

منشأ مناظره‌های ادبی (ایران باستان و میانرودان)

دکتر پرویز اذکائی (سپیتمان)*

چکیده

ادب فارسی که بر دو سبک خراسانی (شرقی) و عراقی (غربی) یا جبالی منقسم است، اشکال یا انواع آنها صبغه اقلیمی دارد، که از جمله طرز یا شیوه «مناظره» متعلق به ادب مادستانی یا غربی است. منظومه پهلوی اشکانی درخت آسوریک که یک مناظره ادبی است، خود متأثر از شیوه‌ها یا طرز و سبک «مناظره»های ادبی سومری باستان و بابلی است؛ قومی که از نواحی شمالی ایران زمین به جنوب میانرودان (عراق کنونی) کوچیدند، و تمدن پر آوازه سومری یا بابلی قدیم را پدید آوردند. بیش از هفت منظومه، هم به طرز مناظره‌های حکمی - ادبی از زبان سومری بر جای مانده است، و چنین سنت ادبی بعدها نیز در متون اکدی و بابلی جدید و آشوری ادامه یافت، چنان که هم از مجاری مزبور به ادب پهلوی و از این طریق هم به ادب عربی و فارسی رسید، که از جمله اولین مناظرات در زبان عربی می‌توان شماری از آثار جاحظ بصری (سده سوم) و در فارسی هم منظومه‌های اسدی طوسنی (سده پنجم) را یاد کرد.

* - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه همدان

تاریخ پذیرش ۸۶/۳/۲۳

تاریخ وصول ۸۵/۸/۱

واژه‌های کلیدی

ادب مادستانی، ادب خراسانی، مناظره ادبی، درخت آسوریک، میانرودان، سومر.

ده سال پیش از این، بنده در گفتار بلند «تاریخچه فهلوی» که در سخنواره (یادنامه شادروان دکتر پرویز خانلری) به طبع رسید^۱، با عنوان «سبک مادی» - که مراد زبان «مادی میانه» یا پهلوی شمال غربی ایران است - از جمله نگره ادب فارسی شرقی و ادب فارسی غربی را پیشگزارده‌ام، که بر نهاد (Thesis) اساسی و مطلب اصلی، همانا ناظر به سُنن و اسالیب سبک «عراقی» (منسوب به نیمه غربی ایران زمین) در قبال سبک «خراسانی» است که ناظر به شیوه‌های سخن دری است. هم در آن رساله ما وجوه لفظی و معنوی سبک عراقی را در نظم و نثر فارسی پهلوی با ویژگیها و اسالیب «غربی» (سرزمین جبال) در سنجش با سبک دری خراسانی «شرقی» (خراسان بزرگ) و نمونه‌های برجسته هر یک فرا نموده‌ایم که اجمالاً اشارت خواهد رفت.

پس آنگاه دیدم که تنی چند از ایران شناسان بنام نیز، چنین تقسیم‌بندی ادبی «غربی» (مادستان) و «شرقی» (خراسان) را در مطالعات خود لحاظ کرده‌اند؛ چنان که استاد «کرامرز» (J.H.Kramers) هلندی در گفتاری با عنوان «ایران در تاریخ و در داستان» آشکارا وجوه تمایز مزبور را بیان و رعایت نموده است (Kramers, 1954:275-291). نیز استاد ریچارد فرای (R.Frye) طی گفتاری با عنوان «تجدید حیات فارسی در ایران غربی»، چنین تمایز و تقسیم سبک ادبی بین ایران شرقی و ایران غربی را تبیین کرده، می‌افزاید که پیشتر استاد ادوارد براون فقید نیز در «تاریخ ادب فارسی» خود بدان امعان نظر نموده است (R.Frye, 1965:225-231). اخیراً هم استاد ژیلبر لازار فرانسوی در گفتار «گوش شناسی زبان فارسی»، بدین نتیجه رسیده است که در مجموع، بررسی گویش شناختی آثار منثور قرنهای دهم و یازدهم (میلادی) - چهارم و پنجم (هجری) ما را به تشخیص دو گروه عمده در میان صورتهای محلی زبان مشترک این دوران رهنمون می‌شود: گروه غربی و گروه شرقی، که این تقسیم‌بندی امری دور از انتظار نیست (ژیلبر لازار: ۲۷).

اما ویژگیهای سبکی یا به اصطلاح «طرز» (ژانر/Genre) ادبی در این دو قطر شرقی و غربی ایران زمین - که حسب تعبیر دکتر شفیع کدکنی «صبغه اقلیمی» دارند - (شفیعی کدکنی، ۱۳۵۸: ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۶۸، ۲۷۱)، سخت متأثر از عوامل طبیعی

و جغرافیایی آن دو اقلیم‌اند که حتی بر نظامات و اشکال اقتصادی-اجتماعی نیز تأثیر نهاده‌اند. دانسته است که سرزمین پهناور خراسان از خوارزم تا سیستان بیشترین و به طور عمده «هامونی» یا دشتی و صحراست، و در برابر آن مادستان از آذربایجان شمالی تا لرستان جنوبی بیشترین و به طور عمده «کوهستانی» یا گریوه و جبال است. اینک اشارت‌وار توان گفت که از انواع یا از اشکال شعر فارسی «قصیده» در وجه غالب، از مختصات سبک خراسانی و بسامد سرایش آن در زبان دری آشکارا بیشتر است (دکتر شفیع در این خصوص به تفصیل بحث کرده است) و اما از انواع یا از اشکال شعر فارسی «غزل» در وجه غالب، از مختصات سبک «مادی» (عراقی) و بسامد سرایش آن در زبان فارسی غربی (- فهلوی نوین) آشکارا بیشتر است. هم بدین سان، و بر حسب استقراء دربارهٔ دیگر قوالب بیان منظوم نیز، اگر «قطعه» شعری را- که بسا از فروع یا اشکال «قصیده» به شمار می‌رود- بتوان متعلق به ادب خراسانی دانست، شیوه یا طرز «مناظره» یا «مراجعه» همانا متعلق به ادب مادستانی است. دکتر جلال خالقی مطلق در مقالهٔ ممتعی که دربارهٔ «اسدی طوسی» (۴۶۵م) نوشته (۱۳۵۶، ش ۴: ۶۴۳-۶۷۸؛ ۱۳۵۸، ش ۱: ۱۳۰-۱۶۸)، خاطر نشان کرده است که مناظره‌های اسدی (مانند: آسمان و زمین، عرب و عجم، نیزه و کمان، و جز اینها)- که در همدان و دیلمان سروده- قبل از وی در شعر دری بی‌سابقه است؛ حال آن که در ادب پهلوی سابقهٔ طولانی داشته، مانند «درخت آسوریک» و جز آن، چندان که توان گفت «مناظره» گویی را وی از ادب پهلوی سرزمین جبال ایران اخذ کرده است.

دانسته است که کتاب «درخت آسوری» منظومهٔ مفاخره آمیزی است میان یک «بُز» و یک «نخل» که به زبان پارسی یا پهلوی اشکانی سروده شده، اکنون متن آن به خط پهلوی کتابی در دست است، که شادروان استاد دکتر ماهیار نوایی آن را ویراسته، با آوا نوشت و ترجمهٔ فارسی و یادداشت‌ها و فهرست‌ها طبع کرده است (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶). در این منظومه درخت خرما و بزی سودها و برتریهای خود را یکایک، هم به طرز مناظره برمی‌شمرند و می‌ستایند تا سرانجام «بُز» فایق می‌آید. این مفاخره به نظر بعضی نشان دهندهٔ معارضه میان دو جامعهٔ دینی مختلف؛ یعنی بُز نمایندهٔ دین زردشتی، و نخل نمایندهٔ دین کفرآمیز آشوری (=بابلی) است؛ اما بعضی دیگر این معارضه را جلوه‌ای از تضاد میان زندگی دامداری- که بز نماد آن است- با زندگی مبتنی بر کشاورزی- که نخل نماد آن است- دانسته‌اند (احمد تفضلی، ۱۳۷۶:

۲۵۶-۲۵۷). داستان پهلوی دیگر «خسرو (قبادان) و ریدک» مشهور است، که پاسخهای جوانی فرهیخته به پرسشهای خسرو انوشروان، بیشتر درباره خوراکیهای گوناگون و دیگر چیزهای درباری است؛ و گر چه بایستی آن را از نوع «مجاوبه» دانست، نه «مناظره». تاوادی معتقد است که هر دو داستان بستگی نزدیکی با دین دارند، ولی «درخت آسوریک» با تبلیغ دین، و دومی (خسرو قبادان) با احیاء دین پیوسته‌اند (تاوادی، ۱۳۵۵: ۱۸۸-۱۹۲).

ایران شناس نامور ژ. س. پتر آسموسن (J.P. Asmussen) گویا برای نخستین بار طی گفتاری به عنوان یک «مناظره یهودی- ایرانی» (در ارمغان نامه سیلور جویلی، ۱۹۶۹) اعلام کرد که فنّ مناظره یک یادگار ادبی سومری در میانرودان است؛ چنان که رشته تألیفاتی در باب گفتگوی میان جانوران و گیاهان وجود دارد، که آنها را ادبیات حکیمانه سومری- بابلی نامیده‌اند؛ و از آن جمله «درخت تمر و خرما» (کذا، ظاهراً مناظره «غله و گله») سخت بر ادب میانرودانی و شرق نزدیک نافذ گشته؛ چنان که مثلاً بر مناظره «کالیماخوس» یونانی (سده سوم ق.م) و خصوصاً بر داستان ایرانی عهد اشکانی «درخت آسوریک» پهلوی مؤثر بوده است؛ یعنی همان درخت بابلی (خرما) که استرابون (سده یکم میلادی) در جغرافیای خود (کتاب ۱۶، فصل ۱، بند ۱۴) یاد کند که: «می‌گویند یک سروده پارسی هست، که طی آن بیش از ۳۶۰ ویژگی سودمند از برای نخل (=درخت بابلی) بر شمار آمده است» (J.P. Asmussen, 1887: 151) آنگاه آسموسن می‌افزاید که علمای مبرّزی در باب همین قدیمترین ادب مناظره ایرانی (درخت آسوریک) پژوهش کرده و آن را مطابق با نمونه میانرودانی باستان دانسته‌اند، که هم به نوبه خود بر ادب عربی و فارسی دوره اسلامی تأثیر گذاشته است؛ چنان که مناظرات اسدی طوسی (سده پنجم ه.ق) خود کهنترین ادب فارسی نوین در این طرز به شمار می‌آید. بی‌گمان قصه یهودی- فارسی گفتگوی «میش و مو» هم ادامه مستقیم همان سنت کهن ایرانی ما قبل اسلامی است (Ibid, 1970: 23-25).

و اما «سومر» که در ازمنه باستانی همان سرزمین بابل بود، شامل میانرودان جنوبی یا عراق کنونی (از حدود بغداد تا دهانه خلیج فارس) چنان که برجسته‌ترین سومر شناس جهان ساموئل نوح کریمر (S.N. Kramer) اظهار می‌دارد: نخستین ساکنان آن دیار اقوامی «ایرانی- سامی» بودند (یعنی مردمانی که از نجد ایران کوچیدند و با طوایف سامی در آنجا آرمیدند) و سپس سومریان کوه‌نشین که از حدود هزاره

چهارم (ق. م) در آنجا نشیمن گزیدند و تمدن پُر آوازه «سومری» را پدید کردند، علی‌التحقیق اعلام گردیده که خاستگاه آنها سرزمینهای شمالی ایران (پیرامون بحر خزر و کوهستان قفقاز بوده؛ همان به اصطلاح ایرانیان نخستین که بر اقلیم غربی ایران زمین سرریز شدند، و قدیمترین آثار مکتوب آنها؛ یعنی الواح میخی سومری از حدود ۲۸۰۰ ق. م تاریخگذاری شده است. دوره تاریخ سومری تا سال ۱۷۵۰ ق. م رقم خورده، که از آن پس چیرگی با عنصر سامی «اکدی» است. سپس باز استیلای اقوام ایرانی کاسی (حدود شش قرن) و بعدها هم که از عهد کوروش کبیر هخامنشی (۵۵۰ ق. م) سرزمین بابل یا سومر باستان و سراسر میانرودان (عراق) دوازده قرن تمام بخش غربی امپراتوریهای ایرانی بوده است (کرامر، ۱۹۵۸: ۳۵۴-۳۵۶).

اینک، نخست باید گفت که کلمه «آدب» (adab) واژه‌ای است سومری؛ درست همان طور که واژه‌های همکرده «دبیر و دیوان و دبستان» از ستاک «دیپ/ دیپی» (dip) فارسی باستان، به معنای «خط و کتابت» در اصل همانا از «دوب» (dub) سومری به معنای «لوحه» (کتیبه) فراجسته است (اذکائی، ۱۳۷۵: ۳۱). نیز کلمه «شعر» -که از عبری و عربی تداول یافته- در اصل از واژه سومری «سر/سئر» (Sir) فرا آمده، اسمی عام برای «سرود»ها یا به اصطلاح «نظم» در نزد سومریان بوده، که از جمله «سئر- همون» بر ترانه‌های آهنگین اطلاق می‌شده است. اما «آدب» سرودی بوده است همراه با ابزارهای موسیقایی، که شاعران باستانی آنها را با سازهای زهی می‌خوانده‌اند. دیگر آن که «آدبستان» در تداول سومری «ادوبتا» (edubba) چنان که پیشتر در کلمه «dub» (یعنی لوحهای نوشتنی) یاد کرده شد، به معنای «لوح خانه» بوده است که می‌توان دقیقاً آن را همان «مکتب خانه»ی سابق خودمان دانست. «ادوبتا» (= ادبستان) یا مکتب، بالمره کانونی فرهنگی در سومر شد، که چون همواره ادیبان و عالمان و حکیمان از آنجا برمی‌آمدند، همانا خود نخستین «فرهنگستان» (آکادمی) در جهان به شمار می‌رود (Kramer: 207, 230, 231).

باری، بخشی از ادبیات سومری- که آنها را تصانیف «حکیمانه» وصف کرده‌اند- از جمله شامل «مناظره» (disputation) هاست، که مردان فرهیخته سومری عنایت بلیغ نسبت به آنها داشته‌اند. ما از توصیف و بیان فنی این صنعت ادبی در نزد ایشان می‌گذریم، اما مشهورترین مناظرات که امروزه الواح میخی نبشته آنها در دست است عبارتند از: ۱- گفتگوی تابستان و زمستان یا «امش و انتن»؛ ۲- گفتگوی گله و غله؛ ۳-

گفتگوی پرنده و ماهی؛ ۴- گفتگوی درخت و نای؛ ۵- گفتگوی سیم و روی؛ ۶- گفتگوی کلنگ و خیش؛ ۷- گفتگوی سنگ آسیا و تله سنگ. دکتر طه باقر عراقی گفتگوی «شبان و برزگر» را هم افزوده - که بسا بیش از اینها بوده- و هر یک از این مناظره‌های هفتگانه بین دویست تا سیصد بیت است. چنین می‌نماید که مناظره پهلوی «درخت آسوری» (نخل و بز) در معنا متأثر از گفتگوی میان «غله و گله» (یعنی گیاه و چارپای) سومری بوده باشد. در ضمن، یادآوری می‌کند که «نازشگری به تبار و نیا»؛ بویژه آنچه در میان عربها به عنوان «أراجیز در انساب» معروف است، همانا ریشه در «ادب مفاخره»ی سومری دارد که این نیز گونه‌ای از فن مناظره است. این را هم باید افزود که متون مناظره در دوره «اکدی» (پس از سومر) یا به اصطلاح «بابلی» بسیار است، و اینک از گزارش ما بیرون، تنها به ذکر دو نمونه بسنده می‌کند: یکی چکامه «آقا و نوکر»، و دیگری «استاد و شاگرد» که ویژگی خندستان (= کمدی) دارد (رینیه لابات، ۱۹۸۸: ۴۱۳-۴۱۸).

اما پیش از ذکر مناظره‌های ادبی عربی و فارسی کهن، نکته یا نکاتی درباره منظومه پهلوی «درخت آسوریک» سزاست که یاد شود؛ و آن درباره مثل معروف «مروارید پیش خوک افشاندن» است، که در ابیات ۱۱۰ و ۱۱۱ منظومه (طبع نوائی، ص ۷۹) ارسال شده؛ چنان که دانسته است ناصر خسرو قبادیانی نیز آن را طی قصیده معروف (نکوهش مکن چرخ نیلوفری را) در این بیت گنجانده:

من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این قیمتی ذر لفظ دری را
(دیوان، ص ۱۴۳)

و استاد دکتر محقق مضمون آن را حسب اشارت ثعالبی به قولی مأثور از حضرت عیسی (ع) اسناد نموده (محقق، ۱۳۴۴: ۳۹) که در انجیل متی (باب ۷، بند ۶) چنین آمده است: «آنچه مقدس است به سگان مدهید، و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مبادا آنها را پایمال کنند» (الخ) و همین مطلب هم بدین عنوان خود یکی از گفتارهای محققانه دکتر بهمن سرکاراتی است، که جهت اطلاع از مباحث و استمتاع از آن بایستی به متن مقاله رجوع کرد (سرکاراتی، ۱۳۸۲، ش ۴: ۱۹-۳۶). تنها چیزی که بنده بر نظر ایشان تعلیق دارم، درباره انتخاب درخت بابلی (خرما) به عنوان نماد رسوم و معتقدات آئیرانی در مقابل «بُز» است که نماینده دین مزدیسنا و آیین ایرانی است. اما اینجانب- چنان که قبلا هم اشارت

رفت- «بُز» را نماد کوهستان زاگرس و «نخل» را نماد هامونۀ میانرودان، و همان تقابل بین نظامهای دامداری و کشاورزی می‌دانم.

باری، در دورۀ اسلامی با استمرار «طرز» (ژانر) ادبی مناظره، دامنه و دایرۀ شمول آن از اشیاء و اشجار و جانوران، به میان افراد و جماعات و حتی بلاد و اقوام گسترش یافت و پدیده‌های صناعتی و طبیعی را هم دربرگرفت. اما برجسته‌ترین ادیب و نویسنده «مناظره»های مختلف، همانا جاحظ بصری (۱۶۰-۲۵۵ هـ.ق) است که به طور منظم آثاری در این رشته- البته به نثر- پدید آورد؛ چنان که بسیاری از کتابها یا رسالات وی در زمینۀ متقابلان است، مانند: **المحاسن و الاضداد، خصائص البلدان**، و جز اینها.

لیکن آنچه بویژه در باب گفتگوهای همستاران یا نابسانان، اشارت‌وار می‌توان یاد کرد، از این قرار است: کتاب **العرجان و البرصان** (= لنگها و پیسها)، **مفاخرة الجواری و الغلمان** (= نازش کنیزکان و پسرکان به هم)، **فخر القحطانیة و العدنانیة** (که معلوم است راجع به دعوی عربهاست)، **فخر السودان و البیضان** (= نازش سیاهپوستان و سپیدپوستان)، **کتاب الاسد و الذئب** (= داستان شیر و گرگ)، **کتاب الزرع و النخل** (= داستان کشته‌ها و خرمابن)، **کتاب افتخار الشتاء و الصيف** (= نازش زمستان و تابستان) که پیشتر گذشت. همین نخستین مناظرۀ ادبی مشهور سومری به عنوان «امش و انتن» بوده است؛ و دیگر «مفاخرة عرب و عجم» (= نازشگری تازی و پارسی) که کتابی بر ضد «آزاد مردیه» (یعنی ایرانیان) و شعوبیت ایرانی با طرفداری از عربها بوده است. باید افزود که جاحظ موضع ضد شعوبی خود را حتی در جزوی از کتاب **الحيوان** ضمن مفاخرة بین صاحب الكلب و صاحب الديک نشان داده است؛ چه همان طور که علیرضا ذکاوتی می‌گوید این جزوه در واقع رمزی است از مناظره عرب که چادرنشین و صاحب سگ است، و عجم که آبادی نشین و صاحب خروس است؛ زیرا که خروس در آیین‌های کهن ایرانی، و نیز بین پیروان آیین‌های متأثر از آنها مقدس بوده و هست؛ پس از این راه هم «خروس» می‌تواند رمز ایران و شعوبیه باشد، و بسا نوع مطالب مناظره «صاحب الديک و صاحب الكلب» در کتاب **الشعوبیة** او هم مذکور بوده است. همچنین است مناظرۀ «زرع و نخل» که در واقع مقابله عرب و نبطی است (جاحظ، ۱۳۸۰: ۱۴۰-۱۷۱).

پس از آن نیز رسالات یا منظومات به طرز مناظرۀ ادبی در موضوعات مختلف، خواه به عربی و یا سپس هم به فارسی دری نوشته آمده که استقصاء آنها خود کتابی

مفرد و مستقل می‌طلبید؛ ما تنها می‌توانیم به برخی نمونه‌ها در مفاضله بلاد و یا مفاخره اقوام اشارت کنیم، مانند «ذمّ اهل کوفه» از طرف مردم بصره یا برعکس (که چند رساله دارد) و یا مناظره «عراق و جبال» که بر زبان یک شاعر اهل واسط عراق و شاعری از مردم همدان جاری شده، در واقع مناظره «گرما و سرما»ست، که ابن فقیه همدانی پیرو مکتب جاحظ بصری آن را در کتاب جغرافیای خود گنجانده است (ابن فقیه [نسخه خطی] گ ۱۱۹-۱۲۲؛ مختصر البلدان، ۲۲۷-۲۳۷؛ اذکائی، ۱۳۸۰: ۴۲۵-۴۳۹).

منظومه‌ای همانند **درخت آسوری** به نام قصه «میش و رزّ/ مو» با دو تحریر، یکی به فارسی یهودی (۶۱ بیت) و دیگر به فارسی دری (۴۹ بیت) در دست است، که البته هیچ یک از این دو در فصاحت و بلاغت به پای آن نمی‌رسند (تفضلی، ۱۳۷۶، ص ۲۵۸).

قصاید مناظره حکیم اسدی طوسی پیشتر در این گفتار یاد شد که معروفند. پس از آن هم در زبان فارسی تا عهد اخیر (همچون مناظرات روانشاد پروین اعتصامی) شمار آنها بسیار است، که باید از جمله در مجلدات فهرستهای نسخ خطی فارسی استاد احمد منزوی جستجو کرد (نیز: الذریعه، ج ۲۲، صص ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۹). ولی استاد ایرج افشار سی سال پیش رساله «در معنی شمشیر و قلم» (به نثر و نظم) اثر ابوصاعد محمد بن ابی الفتوح طوسی (سده ۸ ه. ق.) را در «یادگار نامه حبیب یغمایی» (ص ۲۷-۵۴) طبع کرد، که بعدها دیدم این موضوع (مناظره بین السیف و القلم) در ادب عربی هم سابقه دارد، چنان که بروکلیمان بیش از پنج رساله (المفاخرات بین السیف و القلم) به ضبط آورده است ((GAL, II: 121(40); sup, II: 5, 9, 174, 910(53)).

در پایان گفتار، همان طور که در آغاز درباره تمایز ادب غربی (جبال) و ادب شرقی (خراسانی) و تقدّم آن یک بر این، اشاراتی از ایران شناسان به نام گفتاورد نمودیم، سزاست که عقیده دانشمند ایرانی شادروان دکتر مهرداد بهار را نیز در این خصوص بیان کنیم. وی در گفتاری با عنوان «اساطیر ایرانی در پهنه تلفیق فرهنگی آریایی و بومی» از جمله مکرّر نموده است: «باستان شناسی درباره نجد ایران هم به همین نتیجه می‌رسد که تمدن از جبال زاگرس در غرب به شرق ایران می‌رود؛ چه از دوره‌ای پیش از تاریخ، گله‌داری و کشاورزی در زاگرس ایجاد می‌شود، و به مرور به شرق نجد ایران- به حدود افغانستان می‌رود؛ یعنی تمدن از شرق ایران به غرب ایران نمی‌رسد. باستان شناسی ارتباط فرهنگ زاگرس با فرهنگ فلسطین را هم در درّه رود اردن ثابت می‌کند.....» (مهرداد بهار، ۱۳۸۱: ۴۰۳).

بی نوشت

۱- آن گفتار در کتاب **باباطاهر نامه**، (تهران، توس، ۱۳۷۵، صص ۱۶۱-۲۲۳) نیز چاپ شد.

منابع

- ۱- ژیلبر لازار. (۱۳۸۴). **شکل‌گیری زبان فارسی**، مترجم مهستی بحرینی، تهران.
- ۲- شفیعی کدکنی. (۱۳۵۸). **صور خیال در شعر فارسی**، تهران: آگاه.
- ۳- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۵۶). **درباره اسدی طوسی**، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، سال (؟)، ش ۴، صص ۶۴۳-۶۷۸.
- ۴- _____ . (۱۳۵۷). **درباره اسدی طوسی**، سال ۱۴، ش (؟)، صص ۱۳۰-۱۳۸.
- ۵- تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**، تهران: سخن.
- ۶- تاوادی، (۱۳۵۵). **زبان و ادبیات فارسی (فارسی میانه)**، ترجمه س. نجم‌آبادی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۷- ساموئل نوح کریمر. (۱۹۵۸). **من الواح سومر**، مترجم: باقر طه، بغداد، فرانکلین.
- ۸- اذکائی، پرویز. (۱۳۷۵). **فهرست ماقبل الفهرست**، ج ۱، مشهد: آستان قدس.
- ۹- لبات، رینی. (۱۹۸۸). **المعتقدات الدینیة فی بلاد وادی الرافدین**، [بی‌جا]، [بی‌نا].
- ۱۰- محقق، مهدی. (۱۳۴۴). **تحلیل اشعار ناصر خسرو**، دانشگاه تهران.
- ۱۱- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۸۲). **گفتار درباره درخت آسوریک**، نامه پژوهشگاه (ویژه ناصر خسرو) سال (؟)، ش ۴.
- ۱۲- جاحظ. (۱۳۸۰). **الحيوان**، تهران: طرح نو، چاپ دوم.
- ۱۳- همدانی، ابن فقیه. (نسخه خطی)، گ ۱۱۹-۱۲۲/مختصر البلدان، لیدن: طبع دخویه.
- ۱۴- اذکائی. پرویز. (۱۳۸۰). **همدان نامه**، تهران: نشر مادستان.
- ۱۵- بهار، مهرداد. (۱۳۸۱). **از اسطوره تا تاریخ**، ویرایش دکتر اسماعیل پور، تهران: [بی‌نا].
- 16- J. H. Kramers. (1954). ANALECTA ORIRNTALIA (plsthmos nritnges and selected minor works), vol.I, Leiden, pp. 275-291.
- 17- R. Frye. (1965). Arabic and Islamic studies (in honor of A. R.Gibb Hamilton), Leiden, pp. 225-231.
- 18- J.P. Asmussen. (1981). Geogrsphy of Strabo, tr. By H. Hamilton, vol. III.

- 19- _____ . (1970). Iran society silver jubilee Souvenir, Calcutta.
- 20- S. N. Kramer. (1972). The Sumerians, 5th, Chicago.

